



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسّی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۶-۱۳۹۵

جلسه ی پنجم؛ یکشنبه ۱۳۹۵/۶/۲۸

کلام محقق قمی رحمته الله علیه در پاسخ به محذور چهارم

مرحوم شیخ رحمته الله علیه در ادامه، دو عبارت از محقق قمی رحمته الله علیه در جواب به محذور چهارم نقل می کند^۲ که برگشت هر دو عبارت به یک مطلب است: عبارت اول این که می فرماید: اجازه ی در ما نحن فیه - یعنی مساله ی ثالثه ی فضولی در جایی که بایع غاصب باشد - مانند اجازه در فضولی معهود^۳ نیست که اجازه ملحق به نفس عقد می شود، بلکه اجازه به معنای تبدیل رضایت غاصب و بیع او لنفسه، به رضایت مالک و وقوع بیع برای اوست. پس در حقیقت اجازه، مبدل رضایت است و در نتیجه با اجازه، بیع برای مالک واقع می شود و ثمن داخل در ملکش می شود.

عبارت دیگر محقق قمی این است که [[حاصل اجازه به این برمی گردد که عقدی که بر مال معین غیر واقع شده و قصد بایع غاصب هم بیع لنفسه بوده و مشتری نیز عالم به غصب بوده، مالک با اجازه، عقد بر همان ملک را تبدیل می کند به عقد لنفسه. پس اجازه در واقع عقد جدیدی می باشد که این قول،

۱. کتاب مکاسب، ج ۳، ص ۳۷۸:

[الوجه الرابع و المناقشات فیه و الجواب عنها]

و قد أجاب المحقق القمّي رحمه الله عن هذا في بعض أجوبة مسائله بأنّ الإجازة في هذه الصورة مصحّحة للبيع، لا بمعنى لحوق الإجازة لنفس العقد كما في الفضولی المعهود بل بمعنى تبدیل رضا الغاصب و بیعه لنفسه برضا المالك و وقوع البيع عنه، و قال نظیر ذلك فيما لو باع شيئاً ثمّ ملكه. و قد صرح في موضع آخر: بأنّ حاصل الإجازة يرجع إلى أنّ العقد الذي قصد إلى كونه واقعاً على المال المعین لنفس البائع الغاصب و مشتری العالم قد بدّلته على كونه على هذا الملك بعينه لنفسی، فيكون عقداً جديداً، كما هو أحد الأقوال في الإجازة.

۲. البته حاصل این کلمات، در جاهای مختلف آثار محقق قمی آمده است.

۳. فضولی معهود آن است که باع الفضولی للمالك.

احد اقوال در اجازة فصولی است.]] پس مالک وقتی «أجزت» می گوید، در حقیقت کاری به عقد سابق که یک طرف آن بایع غاصب و طرف دیگر آن مشتری عالم به غصب است ندارد، بلکه عقد مستأنفی را محقق می کند.^۴

مناقشه‌ی شیخ رحمته در کلام محقق قمی رحمته

مرحوم شیخ^۵ در کلام محقق قمی رحمته مناقشه کرده و می فرماید: همان طور که محقق قمی اعتراف کردند،

۴. جامع الشتات فی أجوبة السؤالات (للمیرزا القمی)، ج ۲، ص ۳۱۸:

يكون في الاجازة ثلاثة اقوال: الاول: كونها كاشفة عن النقل من حين البيع. و الثاني: كونها ناقلة، بان يكون جزء السبب. فالناقل هو الصيغة السابقة مع الاجازة. و الثالث: كونها عقداً جديداً مستقلاً لا مدخلة للعقد السابق فيه.

و هذا لا ينافي ما اخترناه من ترجيح القول بالكشف كما هو مذهب الاكثر. و عدم تفصيلهم في المقام انما هو لعدم التفاتهم إلى هذا الفرد و إنما كان نظرهم إلى الفضولي المعهود، او مطلق ما كان المجيز هو من كان مالكا للعين حين العقد. فهذا القول ليس خرقاً للإجماع المركب. مع ما عرفت من نقل القول الثالث في الفضولي المعهود، او في ما هو اعم منه ايضاً. على أن تقول أنه لا مناص لهم ايضاً عن ذلك، اي التزام العقد الجديد في بعض الصور، و تطبيقه على الاجازة، و توجيه صدقها عليه بملاحظة ما يشبه نوعاً من الاستخدام.

فمعنى «أجزت البيع»، «رضيت بالانتقال اليه من باب البيع». فاللازم في «البيع» او الضمير لو قال «أجزتها» راجع إلى الاثر المترتب على مطلق البيع، لا البيع الخاص الواقع في الخارج، حتى يقال انه ليس الرضاء به. و يكفي هذا في صدق معنى الاجازة.

توضيحه: ان الاجازة في صورة كون البائع غاصباً و قاصداً لبيع الملك لنفسه، مصححة للبيع - على الاصح. كما ذهب اليه الاكثر - و هو ليس في معنى لحوق الاجازة بالعقد كما هو كذلك في الفضولي المعهود، بل بمعنى تبديل رضا الغاصب و بيعه لنفسه و قصده لوقوع البيع لنفسه، برضا المالك و وقوع البيع عنه. و الفرق واضح بين لحوق رضا المالك بمقتضى العقد و وقوعه من قبله بالعقد، و بين تبديل الرضاء و الايقاع من الغاصب بالرضاء و الايقاع عن المالك.

لا يقال: ان ايجاب البائع الغاصب لنفسه مركب من أمرين: الايجاب. و كونه لنفسه.

فاذا بطل كونه لنفسه، فيبقى الايجاب، و به سبب اجازة المالك يتحقق لحوق الرضاء من المالك بالعقد. فهو من باب لحوق الرضاء بعقد الفضولي. لأننا نقول: ان الفصل علة لوجود الجنس - على التحقيق - فبانتفاءه ينتفى الجنس. فيرجع الكلام إلى تبديل نوع بنوع آخر. لا من باب لحوق الفصل بالجنس، لعدم وجود الجنس بعد انتفاء فصله. و كذلك الكلام في بيع المكره و لحوق الاجازة به فان الايجاب على سبيل الاكراه نوع مغاير للإيجاب على سبيل الرضاء. فتصححه بالاجازة ليس الا من باب تبديل نوع بنوع آخر، لا من باب لحوق الرضاء بالإيجاب. و كذلك الكلام في الاجازة بعد ما باعه باعتقاد أنه ملكه ثم ظهر مستحقاً للغير.

۵. كتاب المكاسب، ج ۳، ص ۳۷۸:

و فيه: أن الإجازة على هذا تصير كما اعترف معاوضة جديدة من طرف المجيز و المشتري؛ لأن المفروض عدم رضا المشتري ثانياً بالتبديل المذكور؛ لأن قصد البائع البيع لنفسه إذا فرض تأثيره في مغايرة العقد الواقع للعقد المجاز، فالمشتري إنما رضى بذلك الإيجاب المغاير لمؤدى الإجازة، فإذا التزم بكون مرجع الإجازة إلى تبديل عقد بعقد، و بعدم الحاجة إلى قبول المشتري ثانياً، فقد قامت الإجازة من المالك مقام إيجابه و قبول المشتري، و هذا خلاف الإجماع و العقل.

و أمّا القول بكون الإجازة عقداً مستأنفاً، فلم يعهد من أحد من العلماء و غيرهم، و إنما حكى كاشف الرموز عن شيخه: أن الإجازة من مالك المبيع بيع مستقل فهو بيع بغير لفظ البيع قائم مقام إيجاب البائع، و يضم إليه القبول المتقدم من المشتري.

اجازه بنا بر این قول یک معاوضه‌ی جدید از طرف مجیز و مشتری است؛ نه اجازه‌ی عقد سابق؛ یعنی معاوضه‌ای است که در آن «أجزت» هم جای ایجاب عقد جدید از جانب مالک و هم جای قبول عقد جدید از جانب مشتری است، و چنین چیزی خلاف اجماع و عقل است [[چراکه قصد بایع فضولی بیع لنفسه بوده و مشتری نیز رضایت به ایجاب مذکور داشته که خلاف مؤدای اجازه است، حال اگر بپذیریم که اجازه‌ی مالک، مبدل عقد است و عقد فضولی لنفسه را تبدیل به عقد للمالک می‌کند و دیگر احتیاج به قبول جدید از جانب مشتری هم نیست، در این صورت اجازه‌ی مالک جانشین ایجاب و قبول هر دو شده است در حالی که این خلاف اجماع و عقل است]].

نقد و بررسی اشکالات شیخ بر محقق قمی رحمته الله

همان‌طور که عرض کردیم شیخ رحمته الله در کلام محقق قمی مناقشه کرده و فرمودند: کلام ایشان خلاف عقل و اجماع است. اما آیا اشکال ایشان بر کلام محقق قمی رحمته الله وارد است؟ ما ابتدا این مطلب را بررسی می‌کنیم که آیا کلام محقق قمی خلاف عقل است یا نه، لذا عرض می‌کنیم: تقریباً سه بیان در توضیح خلاف عقل بودن کلام محقق قمی رحمته الله ارائه شده است؛

بیان اول و مناقشه در آن

بیان اول که در حاشیه‌ی سید یزدی رحمته الله ^۷ هم به آن اشاره شده ^۸ چنین است: این که محقق قمی می‌فرماید

و هذا لا یجری فیما نحن فیہ؛ لانه إذا قصد البائع البیع لنفسه فقد قصد مشتری تملیک الثمن للبائع و تملک المبیع منه، فإذا بنی علی کون وقوع البیع للمالک مغایراً لما وقع، فلا بدّ له من قبول آخر، فالافتاء عنه بمجرد إجازة البائع الرجعة إلی تبدیل البیع للغاصب بالبیع لنفسه، التزام بكفایة رضا البائع و إنشائه عن رضا مشتری و إنشائه، و هذا ما ذكرنا أنه خلاف الإجماع و العقل.

۶. محقق قمی رحمته الله عالم جلیل القدری است. مرحوم شیخ از ایشان بارها تعبیر به محقق کرده است و کتاب اصول ایشان حدود دویست سال جزو متون حوزی بوده است و حواشی متعددی بر آن نوشته شده است.

برخی گفته‌اند محقق قمی در کتاب خود، بیش از دو مورد اشاره به این مسأله کرده است، پس معلوم می‌شود مطلبی نبوده که از روی غفلت گفته باشد، لذا مناسب است کلام ایشان را بررسی کنیم که آیا خلاف اجماع و عقل است یا نه؟

۷. حاشیه‌ی مکاسب (للیزدی)؛ ج ۱، ص: ۱۴۲

أقول و أما كونه خلافاً للإجماع فواضح و أما كونه خلافاً للعقل فالأنه لا یعقل تغییر ما وقع عمّا وقع خصوصاً مع عدم كونه أمر مشتری بیده.

✓ حاشیه‌ی کتاب مکاسب (للأصفهانی، ط - الحدیثه)؛ ج ۲، ص: ۱۲۰:

قوله قدس سره: (و هذا خلاف الإجماع و العقل .. إلخ).

ربّما توجه مخالفته للعقل بوجوه:

أحدها: أن تبدیل قصد وقوعه عن نفسه و رضاه به بقصد وقوعه للغير و رضاه به، یوجب تغییر ما وقع و انقلابه عما هو علیه و هو محال.

ثانیها: أن المالك له السلطنة علی ماله لا علی مشتری، فتبدیل وقوعه لنفسه راجع إلی التصرف فی ماله، و أما قبول مشتری و تملیک ماله

اجازه‌ی اصیل، رضایت غاصب و وقوع بیع از قبیل او را تبدیل به رضایت اصیل و وقوع بیع برای اصیل می‌کند، معنایش انقلاب شیء عما هو علیه است که محال می‌باشد. بلکه ممکن است شیئی در ادامه تبدیل به چیز دیگری شود اما محال است آن چه که واقع شده منقلب به چیز دیگر شود.

عرض می‌کنیم مراد از تبدیل در نظر محقق قمی، انقلاب محال به نحوی که در تکوینات جریان دارد نیست؛ زیرا ایشان تصریح می‌فرماید که این معاوضه‌ی جدید است و معاوضه‌ی جدید که «تبدیل» نیست، بلکه مراد ایشان این است که آن چه که واقع شده، بی فایده و بی ارزش است، و ما می‌گوییم عقد جدیدی با «أجزت» محقق می‌شود و چنین چیزی مانعی ندارد و ربطی به انقلاب شیء عما هو علیه که محال است ندارد. مضافاً به این که محال بودن انقلاب، فقط در تکوینات است اما در عالم اعتبار این مشکل وجود ندارد، بلکه معتبر می‌تواند همان چیزی را که واقع شده، در عالم اعتبار به گونه‌ی دیگری فرض کند و چنین

ضمناً لخصوص الفضول فلیس أمره بید المالك الأصيل، فلا معنى لتبديل قبول المشتري.

ثالثها: أن الإجازة تتضمن تبديل إيجاب البائع لنفسه بالإيجاب للمالك، و تبديل قبول المشتري للفضول بتبديل قبوله للأصيل، فيتحد الإيجاب و القبول، و لعله مراد المصنف قدس سره لا اتحاد الموجب و القابل، فإنه معقول و لو لم ينتهيا بالأخرة إلى مالکین، كعقد الولی علی مالى الصغيرین، فإنه ينفذ منه بما هو ولی علیهما، لا بما هو إيجاب صغير و قبول صغير آخر، بل الإشکال فی أن قوله «أجزت» إيجاب و قبول معا، مع أنه لا يعقل تحققهما به.

و يمكن دفع الجميع:

أما الأول: فبان التمليك الذى هو حقيقة البيع أمر، و خصوصيته التى هى إضافته إلى نفسه أمر آخر، و تبديل الخصوصية مرجعه إلى إلغاء الخصوصية، و إضافته إلى نفسه بالإجازة المتعلقة بأصل التمليك الذى مقتضاه عقلاً أيضاً إضافته بالمجيز، فليس بابه باب انقلاب الواقع، بل سقوط ما وقع عن التأثير، و اضافة ما يقبل التأثير إليه.

و أما الثانى: فبان عدم سلطنته على المشتري شرعى لا عقلى، مضافاً إلى أن السلطنة على التصرف فى قبول المشتري من شؤون سلطنة المالك على ماله، فإن المشتري لم يملك ماله ضمناً للبائع مجاناً، حتى يكون المجيز أجنبياً عنه، بل ملكه بإزاء مال الغير، فللمجيز - من حيث السلطنة على ماله - أن يجيز بديله ماله لمال المشتري، بإسقاط خصوصية الغاصب فى طرفيته لمال المشتري بإزاء ماله، فأمر مال المشتري - من حيث تملكه - بيده لا من حيث تملكه بإزاء مال غيره، و لم يتصرف المجيز إلا فى حيثية جعل ماله بإزاء مال المجيز بإجازته، و إسقاط الخصوصية الرجعة إلى ماله فتدبر.

و أما الثالث: فبان الإجازة إذا كانت عقداً مستأنفاً حقيقةً لزم اتحاد الإيجاب و القبول، و أما إذا كان بمنزلة العقد من حيث التصرف فى الإيجاب و القبول، بإسقاط الخصوصية الغير القابلتين للإجازة فلا محذور فيها كما عرفت، نعم الإنصاف أن ظاهر كلمات المحقق رحمه الله أب عن هذا التوجيه.

۸. البته سيد يزدی رحمته الله خود ملتزم به این بیان نیست و در چند سطر بعد همان جوابی را که ما دادیم بیان می‌کند و می‌فرماید: آن چه که محال

است، انقلاب شیء عما هو علیه در تکوینات است، اما در اعتبارات مشکلی ندارد.

حاشیة المكاسب (الليزدی)؛ ج ۱، ص ۴۲:

و يعتبر الواقع عما وقع و إن كان مخالفاً للعقل إلا أنه لا مانع منه فى الأمور الاعتبارية و بمجرد الاعتبار و إلا فمن المعلوم أنه ليس غرضه التبديل الحقيقى.

چیزی محال نیست. بلکه اگر اعتبار را از حیث تکوین نگاه کنیم از این جهت منقلب عما هو علیه نمی‌شود؛ چراکه خود اعتبار، یک فعل و انفعال تکوینی است، اما از حیث اعتبار، مانعی ندارد و خلاف عقلی لازم نمی‌آید.

بیان دوم و مناقشه در آن

بیان دوم برای خلاف عقل بودن کلام محقق قمی این است که مالک و اصیل، سلطنت بر مال خودش دارد اما سلطنت بر مشتری یا مال او ندارد؛ مثلاً اگر با بایع فضولی مال زید را به عمر و فروخته باشد، زید که مالک مبیع است، سلطنت بر مال خودش دارد، اما سلطنتی بر مشتری یا مال او ندارد، لذا مالک که بعداً عقد را اجازه می‌کند، از این حیث که تصرف در مال خودش کرده و آن را تملیک مشتری کرده، حق دارد؛ چراکه «الناس مسلطون علی اموالهم» اما از حیث این که اجازه‌ی او به منزله‌ی قبول مشتری و تلقی ملک از اصیل و ادخال ضمنی ثمن در ملک اصیل باشد، ولایت و سلطنتی ندارد، لذا چون مالک چنین سلطنتی ندارد، تبدیل در این جا خلاف عقل است.

عرض می‌کنیم این هم خلاف عقل نیست؛ زیرا این که مالک سلطنتی بر مشتری یا مال او ندارد، مقصود عدم سلطنت اعتباری است نه سلطنت تکوینی؛ زیرا همان‌طور که شارع فرموده مالک، سلطنت بر خودش و مالش دارد ولی سلطنت بر مال غیر ندارد، ممکن است در جایی بفرماید که اجنبی، سلطنت بر مال غیر دارد، و این خلاف عقل نیست. بلکه ممکن است خلاف دلیل یا حتی خلاف سیره‌ی عقلاء باشد، اما خلاف عقل به این معنا که منجر به اجتماع یا ارتفاع نقیضین شود نیست. و بلکه در ما نحن فیه وجه هم دارد که بگوییم اجازه‌ی مالک، مغنی از قبول جدید مشتری است؛ زیرا مشتری خصوصاً در صورتی که علم به غاصب بودن با بایع داشته باشد، اقدام به قبول تملک مبیع و تملیک ضمنی مالش به غاصب کرده، در چنین جایی شارع می‌فرماید مشتری چنین حقی نداشته و تملیک به غاصب صحیح نیست اما اگر مالک اجازه کرد، این کافی است که بیع جدیدی اتفاق بیفتد که یک طرفش مالک و طرف دیگر آن مشتری است، به این صورت که قبول سابق مشتری، به اضافه اجازه مالک، کافی در ترتب اثر باشد. نظیر این که بعضی^۹ قائل شده‌اند در عقد

۹. قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام؛ ج ۳، ص ۵۲:

[الركن] الرابع: الأجل، و ذكره شرط فيه. و يشترط فيه التعيين بما لا يحتمل الزيادة و النقصان، و لا يتقدر قلة و كثرة. و لو أخل به بطل. و قيل: ينقلب دائماً.

✓ إيضاح الفوائد فی شرح مشكلات القواعد، ج ۳، ص ۱۲۸:

قال قدس الله سره: فلو أخل به بطل و قيل ينقلب دائماً.

نکاح موقت اگر کسی فراموش کند که مدت را ذکر کند، نکاح موقت تبدیل به دائم می‌شود [در حالی که طرفین، نکاح دائم را قصد نکرده بودند] و چنین چیزی خلاف عقل نیست.

بیان سوم و نقد آن

بیان سوم برای خلاف عقل بودن کلام محقق قمی که لعل اقرب به عبارات شیخ باشد این است که اگر بگوییم با «أجزت» به تعبیر محقق قمی عقد مستأنفی محقق می‌شود، در حقیقت لفظ «أجزت» هم باید ایجاب باشد و هم قبول؛ زیرا علی الفرض قبل از این که مالک «أجزت» را بگوید، اثری بر عقد مترتب نیست و با «أجزت» است که اثر مترتب می‌شود بر عقدی که مستأنف و جدید است. بنابراین «أجزت» هم به منزله‌ی ایجاب اصیل است و هم به منزله‌ی قبول مشتری، در حالی که اتحاد ایجاب و قبول محال عقلی

أقول: إذا أُخِلَّ بالأجل في عقد المتعة قال الشيخ الطوسي ينقلب دائما و تبعه ابن البراج و ابن حمزة و أبو الصلاح و ابن زهرة، و قال ابن إدريس ان كان الإيجاب بلفظ التزويج أو النكاح انقلب دائما و ان كان بلفظ التمتع بطل، و الحق عندى اختيار والدى و جدى و هو البطلان مطلقا لأن الأجل شرط صحة عقد المتعة و عدم الشرط يستلزم عدم المشروط

✓ معالم الدين في فقه آل ياسين؛ ج ٢، ص ٣٣:

الراجع: ذكر الأجل، و يجب تقديره بالزمان المضبوط كالיום، و الليلة، و الشهر، و السنة، فلو أبهمه أو قيده بعمل كخياطة الثوب بطل. و لو أُخِلَّ به فالأكثر ينقلب دائما، و قيل: يبطل و إن قيده ببعض يوم فإن قرنه بغاية معلومة كباقي هذا اليوم أو إلى الزوال صح، و إلّا فلا.

✓ المهذب البارع في شرح المختصر النافع، ج ٣، ص ٣١٦:

أقول: البحث هنا يقع في مقامين:

(الأوّل) عدم ذكر الأجل، فنقول: ذكر الأجل شرط في عقد المتعة، فلو أُخِلَّ به بطل العقد، لأنّ المشروط عدم عند شروطه، و لأنّ الدائم غير مقصود لها، و العقود تابعة للدواعى و المقصود.

و لصحیحة زرارة عن الصادق عليه السلام قال: لا يكون متعة إلّا بأمرين، بأجل مسمّى و مهر مسمّى. و هو اختيار العلامة و نقله عن والده و قال ابن إدريس: يبطل العقد إن كان بلفظ المتعة، و ينقلب دائما إن كان بلفظ النكاح أو التزويج و أطلق الشيخ القول بصحته دائما و تبعه القاضى و ابن زهرة و التقي و اختاره المصنف.

✓ جامع المقاصد في شرح القواعد، ج ١٣، ص ٢٦:

و لو أُخِلَّ بذكر الأجل أصلا ففيه أقوال:

أحدها: - و اختاره المصنف و هو الأصح - البطلان.

و الثانى: - و به قال الشيخ ينعقد دائما، و اختاره ابن البراج، و ابن حمزة، و أبو الصلاح.

و الثالث: - و هو اختيار ابن إدريس أنه إن كان الإيجاب بلفظ التزويج أو النكاح انقلب دائما، و إن كان بلفظ التمتع بطل العقد.

الشرح الصغير في شرح مختصر النافع - حديقة المؤمنین، ج ٢، ص ٣٥٤:

(و أما الأحكام فمسائل:)

الأولى: الإخلال بذكر المهر مع ذكر الأجل يبطل العقد و لا ينقلب دائما هنا إجماعا.

و لو عكس فذكر المهر من دون الأجل ففيه أقوال، أشهرها أنه ينقلب دائما و قيل: يبطل كالسابق و هو الأقوى وفاقا لجماعة.

است. به تعبیر دیگر عقد یعنی انشائی که هم ایجاب دارد و هم قبول، به خلاف ایقاع که فقط به منزله‌ی ایجاب است، و اگر بپذیریم با «أجزت» که ایجاب است، قبول هم محقق می‌شود، به این معناست که چیزی را که فرض کردیم باید دو تا باشد، در عین حال یکی است، و چنین چیزی محال عقلی است.

عرض می‌کنیم اگر واقعاً مراد محقق قمی این باشد که با «أجزت» که علی الفرض واحد است، هم ایجاب محقق شود و هم قبول که در واقع دو تا است، اشکال شیخ وارد بود؛ زیرا چنین حرفی واضح است که خلاف عقل می‌باشد، اما میرزای قمی رحمته چنین تصویری نداشتند بلکه مرادشان این بود که مالک با یک لفظ، دو حقیقت را می‌خواهد بیان کند؛ یکی رضایت خودش و دیگری تتمیم قبول مشتری. و همان‌طور که ما قبلاً اشاره کردیم، قبول مشتری را می‌توان با «أجزت» تتمیم کرد و خلاف عقل هم لازم نمی‌آید. بنابراین «أجزت» در قوه‌ی این است که مالک گفته باشد: «بعث من قبل نفسي» و نیز در قوه‌ی آن است که گفته باشد «اتممت قبول مشتری»، و اگر شارع چنین اعتباری کند، موجب توحید متعدد یا تعدد واحد نیست. بله می‌توان گفت دلیلی بر این کلام وجود ندارد، اما اگر شارع چنین اعتباری کند، خلاف عقل لازم نمی‌آید.

نتیجه این شد که خلاف عقل بودن کلام محقق قمی، به هیچ یک از سه بیانی که ذکر شد قابل توجیه نیست و نمی‌توان گفت کلام ایشان خلاف عقل است به این معنا که حتی اگر دلیل موافق وجود داشت، به خاطر خلاف عقل بودن از ظهور آن رفع ید کنیم.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی